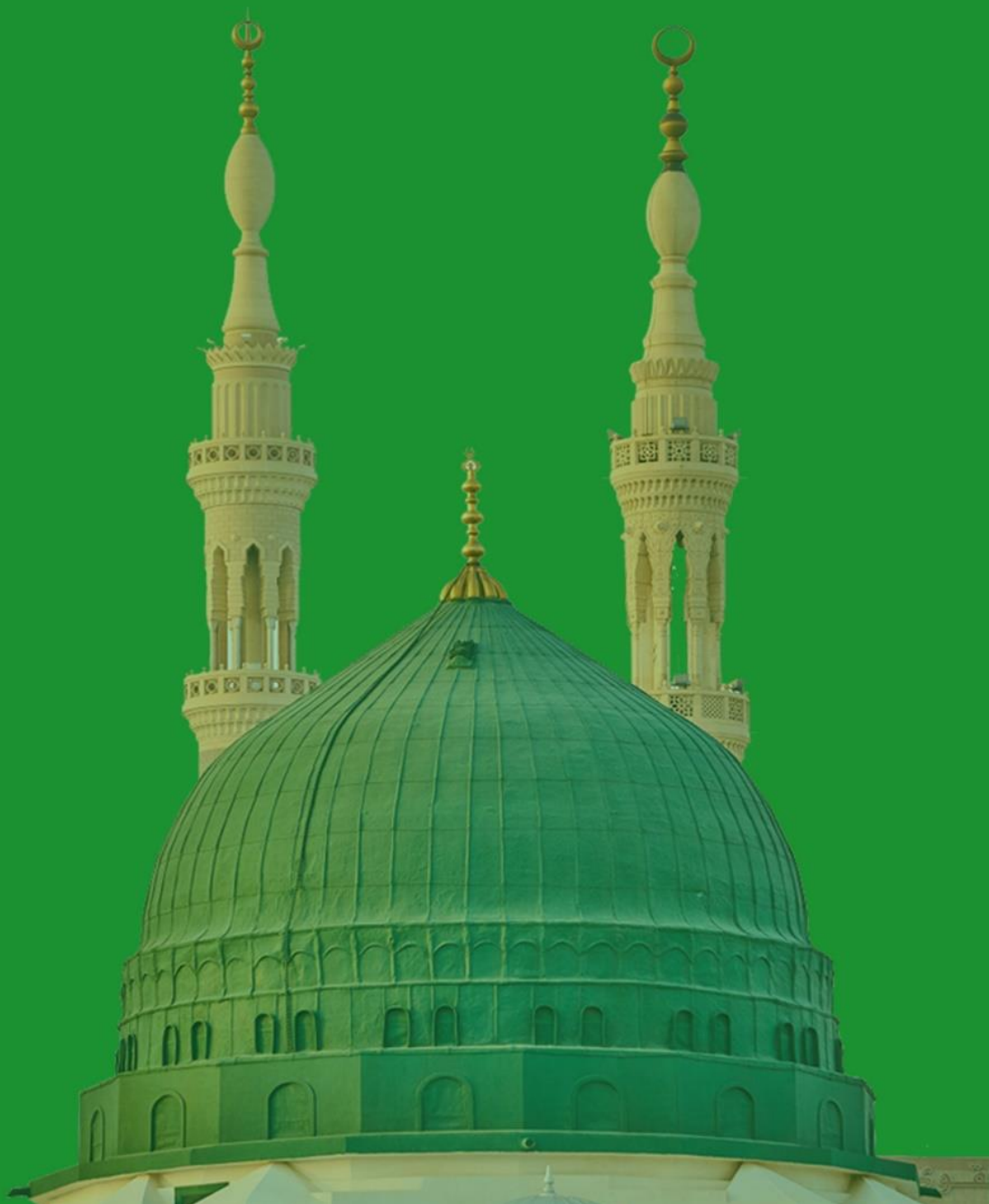


ابعاد انسانی ابداع ادبی در سایه سنت نبوی

پوهنوال دکتور عبدالصبور فخری

استاد دانشگاه کابل



ملخص المقال باللغة العربية

تؤكد التعاليم الإسلامية بأن الإنسان مسؤول عن كل ما يفعل أو يقول، فلزاما على الإنسان أن يفكر ويتأمل قبل أن يبادر بما ينوي أن يفعل أو يقول كي لا يندم فيما بعد عما فعل أو تحدث. فقد حاول الكاتب أن يدرس هذا الموضوع من وجهتين: إحداهما: دراسة كيفية تعامل الرسول صلى الله عليه وسلم مع التراث الشعري الجاهلي الذي وصل إليه إلى ذلك التاريخ. الثانية: دراسة موقف الرسول صلى الله عليه وسلم تجاه نوع من الشعر الجاهلي الذي يعبر عن المواقف الإنسانية ويلقى الضوء على الجوانب الإنسانية في الحياة الجاهلية.

چکیده:

از نگاه باورهای اسلامی انسان در برابر کنشها و گفتارهای خود مسؤول شمرده می شود؛ لذا لازم است که انسان به هر عملی که اقدام می کند یا هر سخنی که به زبان می آورد نخست درمورد آن دقیق فکر کند و بعد اقدام به کردن عمل یا گفتن سخن خود نماید تا در آینده پشیمان نشود، در خلال این مقاله تلاش شده است که پیرامون این موضوع از دو دریچه بحث و پژوهش صورت گیرد: یکی بررسی چگونگی برخورد و رفتار پیامبر بزرگ اسلام صلی الله علیه وسلم در برابر میراث شعری ای که تا آن زمان از دوره جاهلیت رسیده بود وعده ای افراد آن را در سینه های خود جا داده بودند، دوم موقف آن حضرت صلی الله علیه وسلم در برابر آن نوع اشعاری که از مواقف انسانی تعبیر می کند، می باشد.

مقدمه:

اسلام به سخن و سخنوری ارج بزرگ نهاده است؛ هرسختی که از زبان انسان بیرون می شود یا به نفع او و یا به ضررش محاسبه می گردد؛ پس زبان انسان سخت تحت مراقبت است؛ سخنش ضبط و نگهداری می شود، به گونه ای که نه ضایع می گردد و نه به هدر می رود. الله متعال فرموده است: {مَا يَلْفِظُ مِنْ قَوْلٍ إِلَّا لَدَيْهِ رَقِيبٌ عَتِيدٌ} (سوره ق: 18). (انسان هیچ سخنی را بر زبان نمی راند مگر اینکه فرشته ای، مراقب و آماده (برای دریافت و نگارش) آن سخن است.)، و پیامبر بزرگ ما - صلی الله علیه و سلم - فرموده است: « از زبان بنده، سخنی موافق رضای الله عزوجل بیرون می شود که بدان ارج نمی گذارد، ولی او تعالی، بدان چندین درجه مقامش را بالا می برد، برعکس گاهی از بنده سخنی موافق قهر و غضب او تعالی بیرون می شود در حالی که بدان ارزش نمی دهد، ولی بدان سبب در آتش دوزخ افکنده می شود.» (1)

تأملی هرچند گذرا پیرامون آیت کریمه و حدیث نبوی شریف نشان می دهد که سخن انسان از هر نوعی که باشد در اعمال نامه او نگاشته می شود و ضایع نمی گردد؛ چه سخن او مربوط به قضایای عام باشد یا به مسائلی خاص ارتباط گیرد؛ چه صاحب سخن در حال جدیت قرار داشته باشد یا در حال مزاح و شوخی، در حال انبساط باشد یا قهر و غضب، و یا در حالی از حالات دیگر زندگی انسان. اما ثواب و عقاب بر سخن زمانی مرتب می شود که مربوط به حسنات یا سیئات شود و بقیه سخن که نه از جمله حسنات محسوب می گردد و نه از جمله سیئات در نهایت ضایع می گردد و از نامه اعمال انسانی محو می شود. (2) سید قطب شهید در تفسیر آیت فوق گفته است: « مراقبی حاضر و آماده است... ما نمی دانیم این دو فرشته چگونه می نویسند و می نگارند و ضبط و ثبت می دارند. هیچ انگیزه ای هم نیست که انسان به خیالبافی هایی پردازد که اساس و بنیادی ندارند... ما این امر را می پذیریم بدون این که به دنبال کیفیت و چگونگی آنها رهسپار شویم، کیفیت و چگونگی ای که شناخت آنها هیچ گونه سودی به ما نمی رساند...» (3)

در حدیث دیگری از پیامبر بزرگ - صلی الله علیه و سلم - نقل است که فرمود: « الله متعال هر که را از شر دو چیز نگهدارد به بهشت داخل گردد: میان دو الاشه اش و میان دو پایش، میان دو الاشه اش و

میان دو پایش، میان دو الاشه اش و میان دو پایش» (4) عجباً! گاه انسان سخنی را بر زبان می‌آورد که برایش شایسته نیست، گاه دچار غضب گردیده کلماتی بر زبان می‌راند که نیاز ندارد چنین کلماتی بر زبان جاری شود، گاه پای ادراکش می‌لغزد و زبان خویش را کنترل کرده نمی‌تواند و الفاظ و نظریاتی را اظهار می‌دارد که سخت نکوهیده بوده اسباب بدبختی را به خودش و به ملتش فراهم می‌آورد. گاه سخنوری چیره دست یا شاعری نامور یا نویسنده‌ای محترم سخنانی سخت ناباب به زبان می‌آورد که وسیله گمراهی عده‌ای زیاد می‌گردد.

در نوشتار کنونی سعی شده است ابداع ادبی به ویژه شعر در پرتو سنت نبوی و ارزشهای انسانی بررسی گردد؛ زیرا که بعد از ظهور اسلام و نزول قرآن و بعثت پیامبر بزرگ مان در تمام انواع سخن دیگرگونی و تحولی عمیق به وجود آمد؛ هم در شعر و هم در خطابه و هم در نثر فنی. سبب این تحول این بود که مسلمین در برابر بلاغت و نظم قرآن زانوی تسلیم خم نموده به شدت تحت تأثیر اسلوب آن قرار گرفتند و از سوی دیگر زیر تأثیر روش سنت پیامبر قرار گرفته در محتوا و شکل اشعار خویش از یک سو و در خطابه‌ها و نوشتارهای نثری شان نیز از واژه‌گان و تعبیرات قرآنی استفاده می‌بردند.

این مقاله دارای دو عنصر است که عبارتند از:

(1) برخورد پیامبر در ارتباط به میراث شعری عربی:

انسان عربی شعر سرا بود و پیرامون هر امری از امور زندگی فردی یا جمعی، و در باره هر رویدادی که در سفر و حضر برای شان واقع می‌شد، شعر می‌سرودند. می‌توان گفت: شعر برای انسان عربی هم منبع دانش بود و هم آیین فرهنگی. حضرت عمر بن خطاب رضی الله عنه در باره شعر گفته است: «شعر علم مردمی بود که علمی بهتر از آن در دست نداشتند» (5).

این نشان می‌دهد که عربها در زمان ظهور نبوت پیامبر صلی الله علیه وسلم مقدار زیادی از شعر را از نیاکان خویش به ارث بردند که رویداد‌های قبائل خویش را بدان وسیله جاودانگی می‌بخشیدند؛ چیزی که بدان احساس فخر می‌کردند، و بدان عشق می‌ورزیدند و آن را محور همه خصومتها

و پشتیبانی های خویش می گردانیدند. اما، هنگامی که ملت توحید به صحنه آمد و الله متعال پیدایش دین جدیدی را رقم زد؛ دینی که به سوی یکتا پرستی و دوری از بت پرستی فرا می خواند؛ دینی که قلبها را به هم پیوند می داد و افکار و اندیشه ها را به همدیگر نزدیک می ساخت، تقاضای این امر آن بود که دیدگاه نسبت به این میراث شعری جاهلی یا به بیانی دیگر، فرهنگ جاهلی نیز تجدید شود. این دیدگاه از نگاه اسلامی همه جانبه به زندگی انسانی از نظر عقیده، شریعت، اندیشه و فرهنگ نشأت میابد.

اینجا عظمت اسلام نمایان می شود که این دین بزرگ با توجهی که به میراث شعری عربی در ایام جاهلیت دارد، در واقع نگاهش به عمقی انسانی دوخته بوده است. احادیث نبوی و اظهارات صحابه نشان می دهند که آنها با این میراث شعری به حیث ابداع انسانی برخوردی واقع بینانه داشته اند؛ میراثی که وثنیت روزگار جاهلی با شرک، عادات و تقالید خویش آن را پلید ساخته بود.

برآیند این نگاه واقع بینانه به ابداع ادبی انسانی آن روزگار آن بود که در میان دو نوع شعر فرق قایل شوند؛ یکسو شعری قرار داشت که حالت انسان پریشان، هراسان درباره سرنوشت، پرسشگر پیرامون هدف وجودش را توصیف می کرد و در جست و جوی حقیقت به دنبال کتابهای اهل کتاب بود و در تکاپوی بقایای دین حنیف ابراهیمی غوطه ور بود و از دیگر سو شعری قرار داشت که خونریزی و انتقام را تمجید می کرد، شهوت و گناه را تشویق می نمود و برای عبادت سنگ و درخت، نغمه سرایی می نمود.

به روایت بخاری از ابو سلمه فرزند عبدالرحمن روایت است که گفت: یاران پیامبر صلی الله علیه وسلم نه منحرف بودند و نه در طلب مرگ، آنها در مجالس خود شعر می سرودند و در مورد دوران جاهلیت خویش هم سخن می گفتند، هرگاه یکی از آنها در امری از امور الهی خواسته می شد که چشمهای شان از حدقه چنان بیرون می شد انگار که دیوانه شده است (6). همچنان جابر فرزند سمره رضی الله عنه گفته است: بیشتر از صد بار با پیامبر صلی الله علیه وسلم نشست داشته ام و یارانش در مجلس ایشان شعر می خواندند و گاهی هم در باره دوران جاهلیت خویش سخن می گفتند و آن حضرت ساکت می بود و گاه در مورد بعضی از سخنان شان تبسم هم می کرد (7).

مجالس ادبی در برگزیده بهترین بشر، حضرت محمد صلی الله علیه وسلم، و خوبترین نسلها، صحابه پیامبر، بود؛ در حالی که ایشان از همه کس به سخنان عرب داناتر بودند، و از هر کسی ضوابط شرعی را بهتر می دانستند، و زبان این مجالس هم نظیف ترین و پاکترین زبان بود، مع ذلک آنها در حضور پیامبر صلی الله علیه وسلم پیرامون مسائل دوره جاهلی سخن می گفتند و اشعار آن دوره را می خواندند، و پیامبر هم که در میان شان قرار می داشت طبیعی بود که در برابر سخنان آنها و آنچه در میان شان می گذشت بی پروا نبود؛ زیرا می دانست که سخنان و کردار آنها در محضر ایشان، برای نسلهای آینده شریعت شمرده می شود. میان این نوع مجالس و میان مجالسی که به خاطر خوش گذرانی برگزار می شود فرق جدی و روشن وجود دارد؛ از سوی دیگر اشعاری که در این مجالس پاکیزه و ایمانی خوانده می شد با آنچه که در مجالس لهو و مجنون خوانده می شد فرق کلی داشت.

این نوع مجالس دیدگاه ژرف و بعد عمیق انسانی پیامبر صلی الله علیه وسلم پیرامون شعر را باز تاب می دهد. این مجالس از ابداع جاهلی آن مسائلی را می گرفت که تعبیری روشن از انسان های پاک باخته و بریء باشد و قضایای انسانی و مشکلات انسان آن روزگار را بررسی کند. آنها مجالسی نبودند که در آن سخنان زشت و منحط گفته شود که انسان را به سوی انحطاط اخلاقی و سقوط شخصیتی می کشاند، یا انسان را به پای بتها به سجده وامیدارد. در مجالس پیامبر صلی الله علیه وسلم پیرامون شعر نوعی از تصفیه کاری در مورد میراث شعری جریان می داشت، چیزی را از آن می گرفت که با شعور و احساسات نیکو و خدا پسندانه و با ذوق فطری سلیم انسانی تناسب می داشت، و برعکس آن اشعار که با دین و انسانیت آن حضرت تعارض می داشت به دور می افکند. این چیزی بود که سخنان جابر بن سمره رضی الله عنه بدان اشاره دارد. هر ابداع ادبی که با دین و مقدسات مسلمان متعارض می بود و یا آن را کم ارزش می نمود، هر اندازه که طبیعت خوب می داشت مردود قرار می گرفت، حتا اگر این نوع ابداع از شخصی مسلمان صادر می شد؛ زیرا آنچه که با مبادی دین اسلام متعارض واقع می شود با فطرت انسانی نیز متعارض خواهد بود. الله متعال می فرماید: «فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ» (سوره روم: ۳۰).

ابداع ادبی ما قبل اسلام تولیدی انسانی است، در آن چیزهای کم ارزش و ارزشمند، زشت و زیبا هردو هست، در چنین حالتی درست نیست که همه آن ابداعات را در یک ترازو گذریم و یا بدان به یک چشم نگاه کنیم. نمی شود همه را رد کرد به دلیل آنکه گوینده اش غیر مسلمان بوده است؛ زیرا که عظمت اسلام در این نهفته است که در راستای تهذیب و اصلاح و تکریم انسان گام نهد نه در راه بی مقدارکردن و سرکوبی و سرزنش وی. اولین گامی که در راستای اصلاح نفس و تهذیب شخصیت انسان برداشته می شود همانا تصحیح عقیده و پاکیزه کردن فکر و اندیشه و فرهنگ اوست. آنچه از ابداع انسانی که از فطرت و انسانیت برخاسته باشد با حق در تضاد و با عقیده اسلامی متضاد واقع نگردد، این چنین ابداعی را باید به دیده قدر نگریست و از آن استفاده بهینه کرد و به این نباید نگاه کرد که گوینده اش کیست؛ زیرا که گوینده اش انسانی بود که از احساسات و عواطف برخوردار بوده است. این عواطف و احساسات را الله متعال در وجود او به ودیعت گذاشته است تا بدان وسیله از فطرت و انسانیت خویش در قالبی ابداع ادبی تعبیر کند. آری، همین راه محمد صلی الله علیه وسلم و راه صحابه اش و تابعین آنها است. در صحیحین آمده که پیامبر صلی الله علیه وسلم گفته است: «صادق ترین سخنی که ممکن است یک شاعر بگوید همانا سخنی است که لبید گفته است: «ألا كل شيء ما خلا الله باطل، وكاد أمية بن أبي الصلت أن يسلم» (8) (آگاه باش که غیر از الله هر چیزی باطل و مردود است، نزدیک بود که امیه فرزند ابو الصلت مسلمان شود). وقتی که آن حضرت در مورد سخن لبید این گونه شهادت می دهد، این امر نشان می دهد که پیامبر صلی الله علیه وسلم نسبت به اشعار جاهلی نیز دیدگاهی انسانی عمیق داشته است و می خواسته که مسلمان باید در قبولی یا رد ابداع ادبی انسانی معیاری روشن داشته باشد. آنچه از ابداعات آنها با عقیده و ایمان ما موافق افتد آن را می پذیریم و آنچه که با عقاید و ایمان ما در تضاد افتد از آن روی بر می تائیم و مردود می دانیم، و آنچه که عقیده اسلامی را مورد تهاجم قرار می دهد آن را رد میکنیم و از عقیده خویش به دفاع برخیزیم.

در روایات آمده است که عثمان بن مظعون رضی الله عنه در مجلسی با شماری از مردم مکه نشسته بود که شخصی شعری از لبید بن ربیع را خواند وقتی به این بیت شعر رسید: «ألا كل شيء ما

خلا الله باطل» عثمان گفت: درست گفتم، وهنگامی که قسمت بعدی بی «وکل نعیم لا محاله زائل» را گفت، عثمان گفت: دروغ گفتم، بل نعمتهای بهشت زائل نمی شود. (9)

این بیت شعر شاهدهی است برای معیارهای قبولی ورد سخن و ابداع ادبی، اینجا می بینیم که قسمت نخست بیت لید به خاطر همخوانیش با مفاهیم اسلامی مورد قبول قرار می گیرد و صادق ترین سخن دانسته می شود ولی قسمت دوم همین بیت به سبب عدم همخوانیش با مبادی دین مردود قرار می گیرد. شاید بتوان این شهادت عثمان در حق شعر لید را به عنوان آغاز تعیین معیارهای رد و قبول شعر آن دوره در تطابق با جهان بینی اسلامی معرفی کرد. این موضوع با مبادی اسلام موافق می باشد که انسان سخن نیکو را از هرکس که باشد بپذیرد و سخن زشت را از هرکس که باشد رد کند.

سخنی که از پیامبر صلی الله علیه وسلم در مورد لید نقل شده می تواند قاعده ای باشد برای پذیرش ورد ابداعات ادبی تمام شاعران دوره جاهلی بل همه انسانیت. لید کسی بود که سخن سنجیده می گفت و در اشعارش نام الله عزوجل زیاد ذکر شده است، چنانکه در بیتهای زیر از او نقل است:

فَاقْعُ بِمَا قَسَمَ الْمَلِیْکُ، فَإِنَّمَا
قَسَمَ الْخَلَائِقَ بَيْنَنَا عَلَامُهَا
وَإِذَا الْأَمَانَةُ قُسِّمَتْ فِي مَعْشَرٍ
أَوْفَى بِأَعْظَمِ حَظَّنَا قَسَامُهَا

(به آنچه که پروردگار برایت در نظر گرفته قانع باش؛ زیرا او تعالی است که اخلاق نیکو را در میان ما تقسیم بندی کرده است.

وهرگاه که امانت در میان گروهی پخش گردد؛ پخش کننده اش بیشترین قسمت را به ما می بخشد).

خطیب تبریزی در شرح این ابیات گفته است: منظور از «الخلایق» اخلاق نیکو است وضمیری که در «علامها» وجود دارد به «الخلایق» باز می گردد و مقصود از کلمه «علامها» الله متعال می باشد. وهنگامی که در این عبارت لید: «أَوْفَى بِأَعْظَمِ حَظَّنَا قَسَامُهَا» (10) تأمل می کنیم در میابیم که شعر لید در جاهلیت هم از فطرت انسانی خیلی دور نبوده است. زمانی که شاعر در پیرامون خویش نگاه می کند نشانه های عظمت قدرت الهی را با چشم دل مشاهده می نماید و با قلب دراک خویش نگاه می کند

عقل وکیانش زیر تأثیر رفته ناگزیر می شود که بدان اعتراف کند، زبانش صادقانه از آن عظمت سخن بگوید.

حدیث فوق نشان می دهد که پیامبر صلی الله علیه وسلم در کنار لبید بن ربیعہ از شاعر دوره جاهلی امیه فرزند ابوالصلت نیز یاد کرده، و در باره اش احادیث صحیح چندی وارد شده که یکی از آنها حدیث زیر است: عمرو فرزند شریذ از پدرش روایت کرده که گفت: روزی با پیامبر صلی الله علیه وسلم پشت سرهم بالای یک شتر سوار بودیم، آنحضرت فرمود: چیزی از شعر امیه فرزند ابوالصلت حفظ داری؟ گفتم: بلی، فرمود: بخوان، بیتی را خواندم، سپس فرمود: بخوان، بیت دیگر خواندم و هر بار بیتی که می خواندم برایم می گفت دیگر بخوان تا آنکه صد بیت از شعرش را خواندم (11). امیه تنها شاعری است که پیامبر صلی الله علیه وسلم حین شنیدن شعرش در خواست زیادت کرده تا آنکه به صد بیت رسیده است.

از لابه لای این دو حدیث دانسته می شود که امیه مشرک بوده و در حال شرک از دنیا رفته، مع الوصف پیامبر صلی الله علیه وسلم در یک جلسه صد بیت از شعرش را شنید کرده، این خیلی به دور از آن است که پیامبر صلی الله علیه وسلم وقت گرانبهای خویش را در شنیدن شعری بگذراند که با فطرت انسانی، و ارزشهای انسانی بلند منافات دارد، و گذشته از آن خیلی دور است که پیامبر صلی الله علیه وسلم به شعری گوش دهد که با عقیده اسلامی منافات داشته باشد.

وقتی که پیامبر صلی الله علیه وسلم در مورد امیه فرزند ابوالصلت اظهار نظر داشته که نزدیک بود مسلمان شود، این نشان می دهد که زبان امیه حق گوی بوده ولی قلبش نه، حق را شناخته و از آن به زبان شعر تعبیر کرده ولی وارد آن نشده تا آنکه در حال کفر جهان را پدرود گفته است. ابن سلام جمحی در مورد او گفته است: «امیه فرزند ابوالصلت عجایب زیادی داشت؛ او در شعرش از آفرینش آسمانها و زمین و از فرشتگان یاد کرده است که هیچ شاعری در آن روزگار یاد نکرده بود، این نشان می دهد که او با اهل کتاب در ارتباط بوده است» (12). ابن قتیبہ در باره اش گفته است: «او کتابهای الهی کهن را خوانده بود و از عبادت بتها گریزان بود، او از این امر خبر می داد که زمان ظهور پیامبری نزدیک

شده، و توقع داشت که خود همان پیامبر بوده باشد، و زمانی از خروج پیامبر صلی الله علیه وسلم برایش اطلاع داده شده از روی حسد کفر ورزید، و زمانی که برای پیامبر صلی الله علیه وسلم شعرش خوانده شد گفت: زبانش ایمان آورده ولی قلبش کفر را برگزیده است، او در شعر خود داستان انبیاء علیهم السلام را ذکر می کرد و الفاظی را ذکر می نمود که آن را از کتابهای مقدس کهن گرفته بود و هیچ کسی غیر از او آن را نمی دانست (13). تا آنجا که بدرالدین عینی او را یکی از صالحین دانسته است (14).

این امر، نشان دهنده آن است که پیامبر صلی الله علیه وسلم در شعر امیه فرزند ابو الصلت احساس فطری انسانی بلندی دیده بود که با مشکلات اسلام خیلی نزدیکی داشت؛ از همین روی لیاقت آن را داشت که به شعرش گوش داده می شد؛ زیرا شعرا و با فطرت انسانی همخوانی داشت؛ فطرت انسانی مشتاق دانستن حقیقت است، و اگر او مسلمان می شد به هدف دست میافت، به ویژه که او با اهل کتاب آمد و شد داشته است و لویس شیخو نیز او را از شاعران بزرگ نصرانیت در عصر جاهلی می داند (15). در نتیجه اذعان می توان گفت که امیه فرزند ابو الصلت از هرکسی به توحید نزدیک تر بوده است، شهاب الدین قسطلانی در باره اش گفته است: برای او توفیق ایمان به رسول الله حاصل نشد، او در جاهلیت عبادت می کرده و در شعرش معانی توحیدی زیادی دیده می شود، به معانی توجه بیشتر داشته و به بیان حقائق نیز توجه داشته و از همین روی پیامبر صلی الله علیه وسلم شعرش را پسند کرده بود و می خواست که شعرش را بشنود (16).

ابن حجر عسقلانی در باره اش گفته است که او بر دین ابراهیم و اسماعیل علیهما السلام بوده و شراب نوشی و عبادت بتها را حرام می پنداشته است (17). و از همین روی شعرش حد مشترک بین همه انسانها بوده و از بیان امور کم ارزش خود داری می کرده و از عبادت سنگ دوری می گزیده و همواره در پی آن بوده تا به راه حنیفیت ابراهیمی دست یابد و بی جای نیست که در شعرش این معانی را می بینیم:

كُلَّ دِينٍ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عِنْدَ اللَّهِ هِ إِلَّا دِينَ الْحَنِيفَةِ بُورُ (18)

یا رب لا تجعلنی کافرا أبدا واجعل سریره قلبی الدهر ایمانا (19)

(در روز قیامت، هر دینی غیر دین حنیفیت ابراهیمی بی ارزش و تباه است، ای پروردگار! هرگز مرا کافر و بی دین مگردان و همواره ژرفای دلم را با ایمان آباد داشته باشد).

شاعری که از روز قیامت و از الله تعالی و از حنیفیت سخن می گوید و با پروردگار خود مناجات می کند و از کفر گریزان است و ایمان را تمنا می کند لیاقت آن را دارد که بدان گوش داده شود و عبدالله بن عباس گفته است که پیامبر صلی الله علیه وسلم قسمتی از شعر امیه را تأیید کرده است. بعضی از اشعار امیه که مورد تأیید پیامبر صلی الله علیه وسلم قرار گرفته قرار ذیل است:

وَالشَّمْسُ تَطْلُعُ كُلَّ آخِرِ لَيْلَةٍ حَمْرَاءَ يُصْبِحُ لَوْنَهَا يَتَوَرَّدُ
تَأْتِي فَمَا تَطْلُعُ لَنَا فِي رِسَالِهَا إِلَّا مُعَذِّبَةً وَإِلَّا تُجْلَدُ (20)

(در پایان هر شبی خورشید که طلوع می کند چنان رنگش سرخ فام می باشد که انگار گل گلاب است، این خورشید به اختیار و خواست خودش طلوع نمی کند بل عذاب می کشد و یا قمچین کاری می شود).

خلاصه مطلب این که کافر بودن امیه فرزند ابوالصلت و مرگش بر کفر، باعث نشد که پیامبر صلی الله علیه وسلم به شعرش گوش ندهد و از آن استزادت نخواهد و یا بعضی اشعارش را تصدیق نکند؛ زیرا که در شعر او گرایش هایی به سوی حقیقت را می یافت و در او شوقی واضح به سوی ایمان می دید، آری، او در محیطی جاهلی می زیست؛ ولی از آن وضعیت ناراضی بود و در جست و جوی حقیقت تلاش می ورزید و اوام جزیره عربی، قلب بیدارش را شگفتی زده کرده بود.

همچنان در روایات آمده است که پیامبر صلی الله علیه وسلم گاه به قسمت هایی از اشعار آن دوره استشهاد کرده است، از حضرت عائشه رضی الله عنها پرسیده شد که آیا پیامبر صلی الله علیه وسلم در حالات عادی با چیزی از اشعار استشهاد می کرده یا نه؟ فرمود: بلی، به این سخن طرفه بن العبد استشهاد می کرد: «وَأَيُّتِكَ بِالْأَخْبَارِ مَنْ لَمْ تَزُودِ» (21).

از ظاهر سخن عائشه رضی الله عنها دانسته می شود که پیامبر صلی الله علیه وسلم در حالی به این عبارت، استشهاد می کرده که اخبار دیر می رسیده و در عین حال از استشهاد کلام طرفه خود داری نمی کرد؛ زیرا این بیت شعر حامل حکمت بود و با معانی توحیدی (یکتا پرستی) در تضاد واقع نمی شد.

ولی مقصد استشهاد در نزد هرکسی فرق می کرد، شاید مردم عادی به این بیت شعر در موارد عادی زندگی، استشهاد می کردند؛ ولی رسول الله صلی الله علیه وسلم بدان در مناسبت‌های گوناگون و عمیق، استشهاد می کرد مانند: انتظار خبر آسمان، خبر سرب‌هایی که گاه و بیگاه به مناطق دور دست می فرستاد، و گاه می شد که پیش از رسیدن خود سرب‌های خبر وی برایش توسط جبریل علیه السلام آورده می شد.

این نشان می دهد که مقصد استشهاد نظر به اختلاف افراد و اشخاص متفاوت می بود؛ ولی انسانیت میان آنها جمع می کرد، و مقامات مختلف آنها را از هم جدا می نمود، مقام نبوت، شریف ترین مقامها بود با آنها این مقام بلند مانع نیامد که به بیت شعری از شخصی مانند طرفه بن العبد استشهاد نکند. در واقع امر پیامبر صلی الله علیه وسلم بر این امر تأکید داشت که شعر سخن است؛ شعری که از نوع سخن نیک باشد، نیک است و اگر از نوع سخن زشت باشد، زشت است (22).

همان گونه که پیامبر صلی الله علیه وسلم به شعر طرفه بن العبد استشهاد کرده در روز بدر به شعر حصین بن الحمام بن ربیع نیز استشهاد کرده است. هنگامی که پیامبر صلی الله علیه وسلم همراه با ابوبکر صدیق رضی الله عنه در میان کشته گان قریش راه می رفت، روزی که بزرگان قریش در برابر خدا ورسولش قرار گرفتند؛ ولی خداوند آنها را ذلیلانه از صحنه زندگی بیرون کرد و توسط گروهی اندک مسلمان به قتل رسیدند، و می فرمود: «نفلق هاما» و ابوبکر صدیق برایش تکمیل می کرد:

من رجال أعة
علینا وهم كانوا أعة و أظلما (23)

(2) شعری که از مواقف انسانی تعبیر می کند:

در کنار آنچه از تعامل پیامبر صلی الله علیه وسلم با میراث شعری عربی می بینیم هم چنان متعالی ترین ارزشهای انسانی را نیز می بینیم؛ می بینیم که نرمی و رحمت و شفقت در بلند ترین درجه اش به چشم می خورد، وقتی که تصرفات پیامبر صلی الله علیه وسلم را در بسیاری از مواقف می بینیم زمانی که بیتی یا مقطعی از شعر را می شنود، دلش نرم می شود هرچند که جانب مقابل دشمنی کافر باشد،

شخصی به نام ابوجرول زهیر بن سرد جشمی می گوید: زمانی که پیامبر صلی الله علیه وسلم در جنگ هوازن ما را اسیر نمود و شروع کرد به جدا کردن جوانان و سبی و چارپایان ، برایش این شعر را خواندم:

فَأَنَّكَ الْمَرْءَ تَرْجُوهُ وَتَنْتَظِرُ	أَمْنٌ عَلَيْنَا رَسُولَ اللَّهِ فِي كَرَمٍ
مُفَرَّقٌ شَمَلَهَا فِي دَهْرٍ غَيْرٍ	أَمْنٌ عَلَيَّ بِيَضَهُ قَدْ عَاقَهَا قَدْرٌ
عَلَى قُلُوبِهِمُ الْعَمَاءُ وَالْعَمْرُ	أَبَقْتُ لَنَا الدَّهْرَ هَتَافًا عَلَى حَزَنِ
يَا أَرْجَحَ النَّاسِ حِلْمًا حِينَ يَخْتَبِرُ	إِنْ لَمْ تَدَارِكْهُمْ نِعْمَاءٌ تَنْشُرُهَا
إِذْ فُوكَ تَمَلَّاهُ مِنْ مَحْضِهَا الدُّرُّ	أَمْنٌ عَلَيَّ نِسْوَةٌ قَدْ كُنْتَ تَرْضَعُهَا
وَإِذْ يَزِينُكَ مَا تَأْتِي وَمَا تَذُرُّ	إِذْ أَنْتَ طِفْلٌ صَغِيرٌ كُنْتَ تَرْضَعُهَا
وَاسْتَبَقَ مِنَّا فَإِنَّا مَعَشَرُ زَهْرٍ	لَا تَجْعَلُنَا كَمَنْ شَاكَتْ نِعَامَتُهُ
وَعِنْدَنَا بَعْدَ هَذَا الْيَوْمِ مَدْحَرٌ	إِنَّا لَنَشْكُرُ لِلنِّعْمَاءِ إِذْ كُفِرَتْ
مِنْ أُمَّهَاتِكَ إِنَّ الْعَفْوَ مُشْتَهَرٌ	فَاللَّبْسَ الْعَفْوَ مَنْ قَدْ كُنْتَ تَرْضَعُهُ
هَذِي الْبَرِيَّةُ إِذْ تَعْفُوا وَتَنْتَصِرُ	إِنَّا نُؤْمَلُ عَفْوًا مِنْكَ تَلْبِسُهُ
يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِذْ يَهْدِي لَكَ الظُّفْرُ	فَاعْفُ عَفَا اللَّهُ عَمَّا أَنْتَ رَاهِبُهُ

(ای رسول خدا! بر ما منت گذار، زیرا تو کسی هستی که می شود ازش انتظار خیر و امید نیکویی داشت، بر کودکانی منت گذار و مهربانی کن که مورد بی پروایی قدر قرار گرفته اند، و جمع شان پراکنده شده و زمانه بر آنها قهر کرده است، زمان بر ما سخت گرفته و روز روشن را بر ما، به شب تاریک مبدل ساخته است، ای بردبار ترین انسان! اگر نعمتها روی از آنها بر تابیده است پس تو بر آنها از رحم خویش ارزانی دار، بر آن زنانی منت گذار که از ایشان شیر نوشیدی که تا هنوز هم در دهن بوی شیر آنها نمایان است، بیاد آر زمانی را که کودکی نوزاد بودی و از مادران آنجا شیر می نوشیدی و همواره بدانجا در رفت و آمد بودی، با ما چنان نباش که بعد از جدایی رابطه ات را جدا کرده باشی مثلی که کبوتر خانه اش را ترک می کند و دیگر بدان باز نمی گردد، بل همچنان از جمله ما باش زیرا ما مردمی هستیم که نیکویی را فراموش نمی کنیم و خوبی را در حافظه نگه میداریم. ما مردمی هستیم که در مقابل نیکویی سپاسگزار می باشیم و برای روزی دیگر ذخیره می کنیم، هرچند که دیگران نا سپاسی کنند، پس لباس عفو را به

زنانی بپوشان که از آنها شیرنوشیده ای که عفو کاری نیکو و پسندیده است، ما از تو توقع عفو و گذشت داریم که همه مردم را در وقت پیروزی از آن برخوردار گردانی).

پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمود: زنان و فرزندان تان برای تان محبوب تر است یا دارایی های تان؟ گفتیم ای رسول خدا ما را در میان خانواده ها و اموال مان مخیر ساختی که در این حال زنان و فرزندان مان به ما نزدیک تر است، و فرمود: آنچه که به من و بنی عبدالمطلب تعلق می گرفت به شما بخشیدم. (25)

تأمل در این نص، نشان می دهد که شاعر متوسل به رجاء و محبت و امید و در خواست می شود. شاعر در ضمن هیئت هوازن به نزد پیامبر صلی الله علیه وسلم می رود و اعلان توبه و گرایش به اسلام می کند، او به خوبی از رحمت و مهربانی و نرمدلی پیامبر آگاه است و از همین روی است که کلماتی را در این نص زیاد استعمال میکند که به طلب رحمت و مهربانی و گذشت و شفقت دلالت دارند مانند: امنن، اعف و غیره که در قلب شخص عادی نیز تأثیر شگرف دارند چه رسد که مخاطبش شخصی باشد که خداوند او را رحمت برای جهانیان فرستاده و قلبش را مالا مال از شفقت و مهربانی گردانیده است. هنگامی که پیامبر این ابیات را می شنود روی به آنها کرده می پرسد: کدام یک برای تان محبوب تر است: زنان و فرزندان یا مال و دارایی؟ و هنگامی که زنان و فرزندان را ترجیح دادند پیامبر دانست که شاعرشان راستگو است، به این اکتفا نکرد که حق خود را برای شان ببخشد بلکه حق بنی عبدالمطلب را نیز برای آنها می بخشد. سپس مهاجرین و انصار نیز یکی پی دیگر از حق خود برای هوازن گذشتند تا هرطوری که پیامبر می خواهد انجام دهد.

اگر هوازن از پیامبر بدون تقدیم شعر هم تقاضای عفو و گذشت می کردند می پذیرفت؛ زیرا که او مردی مهربان بود، ولی آنها خود خواستند که این تقاضا را با بلیغ ترین سخن مطرح سازند، زیرا که در این چنین حالتی تعبیر از احساسات و عواطف درونی جز به وسیله شعر ممکن نیست.

در این ابیات احساسات مردمی بیان شده که هم جنگ را باخته اند و هم اهل و اموال شان را واگر کشته می شدند هم دنیا را از دست می دادند و هم آخرت را. شخصی که در هنگام پیروزی عفو و گذشت دارد، این امر نشان عالی ترین درجه تعامل انسانی از جانب پیامبر است.

همچنان در ابیات دیگری می بینیم که قتيله بنت الحارث برادرش نصر بن حارث را بدان رثاء می کند هنگامی که در جمع اسیران بدر درآمده بود و بعد ها کشته شد. در ابیات او آمده بود:

يا راکبا إن الأثيل مظنة	من صبح خامسه وأنت موفق
أبلغ به ميتا بأن تحية	ما إن تزال بها النجائب تعنق
منى إليه وعبره مسفوحه	جادت لمائجها وأخرى تخنق
فليسمع النصر إن ناديته	إن كان يسمع ميت لا ينطق
ظلت سيوف بني أبيه تنوشه	لله أرحام هناك تشفق!
قسرا يقاد إلى المنية متعبا	رسف المقيد وهو عان موثق
أمحمد ولأنت ضنء نجيبه	من قومها والفحل فحل معرق
ما كان ضرک لو مننت وربما	من الفتى وهو المغيظ المحنق
النصر أقرب من ترکت وسیله	وأحقهم إن كان عتق يعتق (26)

(ای سوار کار قهرمان! همواره انسان های والاتبار در معرض بد گمانی قرار می گیرند و تو پیروزمند هستی، به همه اطلاع برسان که هر اسب نجیب گردن زده می شود، از من برسان که اشکهای یک چشمم جاری است ولی اشکهای چشم دیگرم خفه می گردد. سخنم را بگوش نصر چه زنده باشد یا مرده، برسان. شمشیرهای مردان خانواده اش از او دفاع کرده نتوانستند و خدا را اهل و عیالی است که پراکنده شده اند. او به صورت عمدی و با دل ناخواسته به سوی مرگ کشانده می شود، در حالی که دستها و پاهایش بند هستند. ای محمد! تو در میان قوم خود مردی نجیب و دلاور و پرتلاش هستی. اگر عفو کنی و بخشش نمایی از تو چیزی کم نمی شود و یک مشکل را هم رفع می کنی، نصر خوب ترین و مستحق ترین کسی است که باید مورد بخشش قرار گیرد و از وی مراقبت صورت پذیرد..).

هنگامی که این ابیات را به پیامبر بردند و خواندند فرمود: اگر این ابیات قبل از قتلش برایم می رسید از کشتن وی صرف نظر می کردم. (27)

پیامبر صلی الله علیه وسلم با شنیدن این ابیات آنهم از خانمی درد دیده و داغدار، از آن متأثر می گردد، زیرا که او نزدیک ترین فرد به خودش را در اولین رویارویی بین اسلام و کفر از دست می دهد، از آن جایی که قلب پیامبر ملامال از رحمت و شفقت و مهربانی بود با آنهم در برابر دشمنش هم نرمی نشان می دهد و متأثر می گردد و می گوید که اگر قبلا این ابیات می رسید برایش او را رهای می کردم. آری این نشانه یک سجیه بزرگ و انسانیت بلند و مقامی رفیع از خلق بزرگ انسانی است.

مشاعر انسانی در نزد پیامبر تا آخرین حد بود و می توان رحمت و مهربانی انسانی را از این هم دانست که آن حضرت سربیه ای فرستاد، افراد اعزامی آن سربیه پیروز شدند و تعدادی را اسیر گرفتند که در میان اسراء مردی بود و گفت من از جمله این مردم اسیر شده نیستم بلکه من عاشق یک زن در میان آنها بودم و حالا می خواهم که به من اجازه دهید که یک بار به او نگاه کنم و بعد هرچه دل تان می خواهد انجام دهید. نگاه کردند دیدند که در میان آنها زنی بلندقامت وجود دارد. مرد در حق زن شعری خواند و بعد او را کشتند، وقتی که زن بر بالای سر او ایستاد و یک فریاد بلندی سر داد و از شدت غم جان باخت، وزمانی که اهل سربیه به نزد پیامبر صلی الله علیه وسلم آمدند و داستان را برایش حکایت کردند آنها را مورد عتاب قرار داده گفت: اما فیکم رجل رحیم؟! آیا در میان تان یک آدم مهربانی وجود نداشت؟ (28)

در روایتی آمده است که پیامبر صلی الله علیه وسلم سربیه ای فرستاد و این سربیه شخصی به نام اصید بن سلمه از بنی سلیم را اسیر کرده به مدینه آورد، هنگامی که پیامبر صلی الله علیه وسلم او را دید دلش به حال او سوخت، برایش اسلام را پیشکش نمود، او هم مسلمان شد، آن مرد پدری بزرگ سال داشت وقتی از مسلمان شدن پسر اطلاع یافت به پسر خودنامه ای فرستاد و گفت:

حتى يبلغ ما أقول الأصيدا
من عق والده وبر الأبعدا

من راکب نحو المدینه سالما
إن البنین شرارهم أمثالهم

أودوا وتابعت الغداة محمدا	أترکت دین أبیک والشم العلی
وترکتنی شیخا کبیرا مفندا	فلأی أمر یا بنی عقیقتنی
وأبیت لیلی کالسلیم مسهدا	أما النهار فدمع عینی ساکب
وبدینه لا تترکتنی موحدا	فلعل ربا قد هداک لدینه
وعقیقتنی لم ألف إلا للعدی	واعلم بأنک إن قطعت قرابتی

(آیا سوار کاری است که به سوی مدینه برود و پیامم را سالم به اصید برساند؟ و به او بفهماند که بدترین فرزندان امثال او اند، چه کسی وجود دارد که دین پدرش را ترک کند و به دین بیگانه ای بگراید؟ بر اساس کدام دلیلی دین پدرت را رها کردی و پیرو دین محمد شدی؟ ای فرزندم از روی چه نافرمانی ام را نمودی و در حال پیروی و بیکسی رهایم نمودی؟ در روز همواره اشک می ریزم و شبانگاه از بیتابی بیدار می مانم، شاید پروردگارت تو را به دین خود رهنمایی کرده باشد، پس ترا به همان پروردگارت سوگند می دهم که مرا تنها مگذار، و بدان که اگر تو رشته قرابتم را قطع نمایی و نافرمانیم کنم من هم جز به دشمنان با کس دیگری الفت و محبت نخواهم ورزید).

پسر از پیامبر صلی الله علیه وسلم اجازه خواست که جواب پدر خود را بدهد برایش اجازه داد و او هم برایش نوشت:

حتى علا فی ملکه فتوحدا	إن الذی سمک السماء بقدره
یدعو لرحمته النبی محمدا	بعث الذی لا مثله فیما مضی
قرنا تأزر بالمکارم وارتدی	ضخم الدسیعۃ کالغزاله وجهه
طوعا وکرها مقبلین علی الهدی	فدعا العباد لدینه فتتابعوا
کان الشقی الخاسر المتلدا	وتخوفوا النار التی من أجلها
فالی متی هدی الضلاله والردي	واعلم بأنک میت ومحاسب

(آن ذاتی که آسمان را به قدرت خویش بلند گردانید، و در ملک خود از همه بلند مرتبه و یکتا ثابت گردید، شخصی را به پیامبری مبعوث کرده در گذشته کسی مانده نبوده و او به سوی رحمت پروردگار فرا می خواند و محمد نام دارد. او دارای اخلاقی بزرگ بوده و چهره اش همچون غزال زیبا و نیکوست، و ملبس به مکارم اخلاق می باشد. مردم را به دین الله فرا خواند همه از روی قناعت و عدم قناعت بدان

روی آوردند و پذیرای هدایت شدند. آنها از آتشی هراسان شدند که انسان های شقی بد بخت در آن جاودانه می ماندند. ای انسان! بدان که توهم میمیری و از کرده هایت مورد بازپرس قرار می گیری، پس تا کی در این گمراهی و بد سیرتی باقی خواهی مانی؟!).

وزمانی که این ابیات به پدرش رسید فوراً سوار شده به نزد پیامبر صلی الله علیه وسلم حاضر شد و اعلان اسلام کرد. (29)

رقت و نرمی و مهربانی پیامبر صلی الله علیه وسلم در حق مردم باعث نیرو گرفتن اسلام و مسلمین گردید. همچنان شعر دارای نقشی مهم در رهنمایی و هدایت مردم و تغییر احساسات آنها بود و همین شعر بود که احساسات و عواطف انسانی را بر می انگیخت. این کار نه تنها سبب زیبا شدن چهره اسلام می گردد بلکه بر قلبها تسلط می یابد که مردم را بر اقبال بر آن وامیدارد و سبب می گردد که مردم فوج فوج در آن، داخل شوند.

و پس از وفات آن حضرت، صحابه کرام نیز با ابداعات ادبی مطابق هدی نبوی تعامل می کردند و این، نشان دهنده ارجگذاری به ارزشهای انسانی در ابداع ادبی نزد آنان است. پیامبر صلی الله علیه وسلم بر این ارزشها تأکید می ورزید و بعد از وفات آن حضرت، در مدار قرون متمادی نیز باقی ماند.

شاعر از احساسات و مشاعر خویش با تمام حریت و آزادی و در حدود شریعت تعبیر می کرد که حیات مردم را به مفهوم شامل و همه جانبه اش تنظیم می نماید. خلفای راشدین هم این مشاعر و احساسات را مراعات می داشتند و تقدیر میکردند؛ زیرا که پیامبر صلی الله علیه وسلم را می دیدند که برای آن حق کامل قایل می شد؛ زیرا کسی که از این مسائل تعبیر می کند قبل از هر چیزی انسان است و حق دارد که از احساسات خود و آنچه به خاطرش می گذرد در مفهوم اسلامی گسترده اش تعبیر کند.

در روایات آمده است که عبدالله بن ابوبکر -رضی الله عنهما- با خانمی به نام عاتکه ازدواج کرد و خیلی دوستش داشت و او سبب گردید که از امور زندگی به او مشغول گردد؛ بناء پدرش به او گفت که طلاقش بده، طلاقش داد و بعد از آن پشیمان شد، از همین روی در موردش گفت:

وما ناح قمری الحمام المطوق	أعاتک لا أنساک ما ذر شارق
إلیک بما تخفی النفوس معلق	أعاتک قلبی کل یوم ولیلہ
ولا مثلها فی غیر جرم تطلق	ولم أر مثلی طلق الیوم مثلها
وخلق سوی فی الحیاء مصدق	لها خلق جزل ورأی ومنصب

(ای عاتکه! تا زمانی که خورشید طلوع می کند و تا زمانی که قمری نوحه سرایی می نماید ترا فراموش نخواهم کرد، ای عاتکه! قلبم در طول شبها و در جریان روزها به تو وابسته و آویزان است، تا هنوز هیچ شخصی را مانند خودم ندیده ام که زنی مانند او را طلاق داده باشد و نه زنی مانند او را دیده ام که بدون گناهی طلاق داده شود، او دارای اخلاقی نیکو و استوار و دیدگاه و منزلتی بلند است، و او دارای خوی درست و حیاء و آزرم است).

وقتی که این شعر حزن انگیز را به خاطر او گفت و پدرش که این ابیات را شنید برایش اجازه داد که او را باز گرداند، و زمانی که بازش گردانید خودش در جنگ طائف زخم برداشت و در مدینه وفات نمود و عاتکه هم در حق او مرثیه های غمگینانه نگاشت.

واقعا وقتی که این ابیات را می خوانیم که مالا مال از معانی انسانی و عواطف درونی زیبایی اند، کمتر می توان مانند آن را سراغ داشت. در عین حال می بینیم که ابوبکر رضی الله عنه که اسلام اخلاقی را تهذیب کرده بود با شنیدن این ابیات قلبش نرم می گردد و رحمت و مهربانی و عاطفه زندگی اش را به خود مشغول داشته بود، پسر ابوبکر نه تنها از ندامت خود از طلاق دادنش تعبیر کرده بلکه از عشق و علاقمندی اش نیز تعبیر می نماید، و الفاظی که به وسیله آن احساسات خود را بیان داشته در کمال زیبایی و نرمی و حشمت و وقار اند که نه در این الفاظ تبذل دیده می شود و نه تهتک، مثل این که او نمونه ای از غزل اسلامی را به نمایش می گذارد. او همسرش را به اخلاق نیکو و به عقلمندی و خلقت نیکو وصف می کند و از سوی دیگر در تعبیراتش صدق و موضوعیت دیده می شود که مانند آن را کمتر به چشم می بینیم.

در برابر این احساسات زیبا و صادقانه طبیعی بود که قلب ابوبکر که به نرمی و مهربانی مشهور بود نرم شود و رقت حاصل کند و احساسات و مشاعرش را احساس کند و برایش دستور دهد که عاتکه را بازگرداند. آری، زبان نثر و محاوره نتوانست که قلب ابوبکر را نرم کند و میان قلب پدر و فرزند واسطه خیر شود؛ ولی زبان شعر توانست نقش سفیر میان آن دو را بازی نماید.

اما عمر بن خطاب رضی الله عنه برخوردش با شعر چنان بود که هرگاه سخن می گفت برای تأیید سخن خود بیتی یا ابیاتی از شعر را به زبان می آورد. (30) او از این بیت شعر عبده بن طیب خوشش می آمد:

المرء ساعٍ لأمرٍ ليس يدرکه والعيش شحٌ وإشفاقٌ وتأميل

(انسان برای کاری تلاش می ورزد که عاقبتش را نمی داند، و زندگی عبارت تنگ چشمی و مهربانی و امیدهای طولانی است).

داستان آن حضرت با شعرای مختلف زیاد است که هرگاه در برابر مواقف مختلف انسانی قرار می گرفت اشکهایش جاری می گشت، فوراً به خواستهای مردم پاسخ می داد، این در صورتی که در آن ابیات معانی زیر پا نهادن حرمت الله وجود نمی داشت.

در روایات آمده است هنگامی که حطیئه زبرقان بن بدر را هجو کرد و حضرت عمر او را محبوس نمود حطیئه شعری گفت:

(ماذا تقول لأفراخٍ بذی مرخٍ زُعْبِ الحَوَاصِلِ لا ماءٌ ولا شَجَرُ)
 (أَلْقَيْتَ كَاسِبِهِمْ فِي قَعْرِ مُظْلَمَةٍ فاغفرُ عليكَ سلامُ الله يا عمرُ)
 (أنت الإمام الذي من بعد صاحبه ألقى إليك مقاليد النُّهى البشْرُ)
 (لم يُؤثروك بها إذ قدموك لها لكن لأنفسهم كانت بك الأثرُ) (31)

(برای جوجه های خوردسالم چه می گویی که هنوز از آشیانه خود بیرون شده نمی توانند، در حالی که هنوز توان پرواز ندارند ولی نه آب دارند و نه درختی که در سایه اش قرار گیرند، کاسب شان را در قعر تاریکی افکنده ای پس بخشایش کن، سلام الله بر تو ای عمر! تو امامی هستی که پس از رفیقش (ابوبکر) مردم زمام امور را به دست تو سپرده اند. هنگامی که تورا برای این کار پیش کردند، تو را بر آن ترجیح ندادند، ولی تو را بر خویشتن خویش ترجیح دادند.)

وقتی که عمر بن خطاب رضی الله عنه این ابیات را شنید اشکش ریخت و از زندان بیرونش کرد؛ ولی از وی تعهد گرفت که به حرمت مسلمان تعرض نکند. (32)

عمر رضی الله عنه به خاطر فرزندان حطیئه، او را آزاد کرد و به خاطر این معنای انسانی قلبش نرم شد و نخواست که آنها به سبب گناه پدرشان مجازات شوند. همچنان شبیان بن المخبیل سعدی که می خواست در جهاد علیه فارس شرکت کند و پدرش موافق نبود؛ ولی نتوانست که فرزندش را منصرف سازد و بعد از مدتی مخبیل که از داغ جدایی فرزند به ستوه آمده بود و می خواست که مال و دارایی خود را بفروشد و به فرزندش ملحق شود، یکی از دوستانش او را به این کار نگذاشت و از او مهلت خواست، خود آمد به نزد عمر رضی الله عنه و شعری رقیق از مخبیل را سرود:

(فَإِنْ يَكُ عُصْنِي أَصْبَحَ الْيَوْمَ ذَاوِيًّا)	(وَعُصْنُكَ مِنْ مَاءِ الشَّبَابِ رَطِيبٌ)
(فَإِنِّي حَنْتَ ظَهْرِي خَطُوبٌ تَتَابَعْتُ)	(فَمَشِيِي ضَعِيفٌ فِي الرِّجَالِ دَيْبٌ)
(إِذَا قَالَ صَحْبِي يَا رَيْعٌ أَلَا تَرِي)	(أَرَى الشَّخْصَ كَالشَّخْصِينَ وَهُوَ قَرِيبٌ)
(وَيَخْبِرُنِي شَيْبَانُ أَنْ لَنْ يَعْقَنِي)	(تَعَقُّ إِذَا فَارَقْتَنِي وَتَحُوبٌ)

(اگر امروز شاخچه من (از اثر پیری) پژمرده شده؛ ولی شاخچه تو از اثر آب جوانی تازه است، مصیبتیایی که پیهم بر من یورش آورده پشتم را خم کرده، بناء رفتارم در میان مردان مانده رفتار حشرات گردیده است، هنگامی که مردم با من رو به رو می شوند می گویند: ای رعیع مگر چشمهایت نمی بینند؟ چشمهایم چنان ضعیف شده است که یک آدم را به مثابه دو آدم می بینم در حالی که به من قریب هم است. شبیان

به من می گوید که هرگز نافرمانیم را نخواهد کرد، اما زمانی که از من جدا می شوی و رخت سفر می بندی در واقع نافرمانیم را می کنی...)

وزمانی که عمر رضی الله عنه این شعر را شنید از چشمهایش اشک جاری شد و به سعدبن ابی وقاص رضی الله عنه نامه نوشت و دستور داد که شبان را بازگرداند و او بازگشت و تا آخر عمر پدرش با او باقی ماند(33).

مخبل در این ابیات از ضعف و کلان سالی و شوق و فراق فرزند شکایت می کند، طبیعی بود که در این حالت این افکار و عبارتهای رقیق و نرم و غمگینانه بر عمر خطاب رضی الله عنه تأثیر نماید و او را به اشک ریختن وادارد.

گذشته از آن یکی از شبها عمر رضی الله عنه جهت گزمه به کوچه های مدینه بیرون شده بود و در پشت یکی از خانه ها رسید و آواز زنی را شنید که غزل می خواند:

تَطَاوَلَ هَذَا اللَّيْلُ وَأَزُورَ جَانِبَهُ	وَلَيْسَ إِلَيَّ جَنَبِي حَبِيبٌ أَلَا عِبُهُ
فَوَاللَّهِ لَوْ لَا اللَّهُ لَا شَيْءَ غَيْرُهُ	لَزُعْزَعٌ مِنْ هَذَا السَّرِيرِ جَوَانِبُهُ
مَخَافَةَ رَبِّي وَالْحَيَاءِ يَصُونُنِي	وَأَكْرَمُ زَوْجِي أَنْ تُنَالَ مَرَاكِبُهُ ^۱

(این شب دراز همه جا را فرا گرفته و در کنارم رفیقم نیست که با او عشق بازی کنم، سوگنده به الله که غیر از او خدایی نیست اگر ترس او نبود، گوشه های این تخت را به حرکت در می آمد، ترس پروردگارم و شرم از این کار بازم می دارد، وهم چنان می خواهم که عزت و آبروی شوهرم را نگهدارم.)

این ابیات نمادی از ارزشهای انسانی و طهارت اخلاقی است که هم در وجود آن زن به نمایش در آمده است وهم در وجود عمر. آن زن سبب عدم دست زدن به فحشاء و خواهشات

1 - الحماسه البصرية 1/126، تاريخ الخلفاء للسيوطي ص 165.

نفسانیش ترس خدا و حیاء را می داند و از همین روی است که فراق شوهرش را تحمل می کند و به فساد روی نمی آورد و عمر هم که این موضوع را می شنود، دستور می دهد که منبعده هیچ مجاهدی بیشتر از چهار ماه در جبهه جنگ و جهاد نگذرانند بلکه بعد از چهار ماه باید به خانه اش باز گردد. این حادثه سبب می گردد که یک قاعده و قانون به خاطر تمام زنان مسلمان وضع گردد و از خیر آن همه برخوردار شوند.

- (1) صحیح البخاری، کتاب الرقاق، باب حفظ اللسان، ج ۱۱/ص ۳۷۳.
- (2) التفسیر المنیر، ج ۱۶ ص ۲۹۴-۲۹۵.
- (3) فی ظلال القرآن، سید قطب، الطبعة 11، دارالشروق، 1985م، ج ۵ ص ۹۸۰ و ۹۸۱.
- (4) الموطأ، للإمام مالک، کتاب الکلام، باب ما جاء فیما یخاف من اللسان ۲/۹۸۷-۹۸۸، و صحیح البخاری، کتاب الرقاق، باب حفظ اللسان ۱۱/۳۷۳.
- (5) طبقات فحول الشعراء، محمد بن سلام الجمعی، تحقیق محمود محمدشاکر، مطبعة المدنی، القاهرة 1974م، ۲۴/۱.
- (6) الأدب المفرد، للإمام البخاری، مؤسسه الكتب الثقافیة، الطبعة 1، دارالفکر، باب الکبر ص ۱۲۲.
- (7) الشمائل المحمدیة و الخصائل المصطفویة، باب ما جاء فی صفه رسول الله صلی الله علیه وسلم فی الشعر. ص 204-205.
- (8) فتح الباری شرح صحیح البخاری، ابن حجر العسقلانی، تحقیق عبدالعزیز بن باز و محمّد قوادم عبدالباقی، دارالکتب العلمیة، بیروت، ط 1، سنه 1989م، ج ۱۰ / ۶۵۸، و صحیح مسلم مع شرح النووی، دار إحياء التراث العربی، بیروت ط 2، 1974م، فی کتاب الشعر، ۷ / ۴۹.
- (9) السیره النبویة لابن هشام، تحقیق مصطفی السقا وإبراهیم الأبیاری وعبدالحفیظ شلبی، دارالفکر، 1 / ۳۷۰، والإصابة فی تمییز الصحابة، ابن حجر العسقلانی، تحقیق علی محمد البجاوی، دارالجيل بیروت، ط 1، 1992م، 4 / ۶۱.
- (10) شرح المعلمات العشر، للخطیب التبریزی، تحقیق فخرالدين قباوة، دارالآفاق الجدیة، ط 4، 1980م، ص ۲۵۹، والشعر والشعراء لابن قتیبة، نشر وتوزیع دارالثقافة، بیروت، لبنان، بدون التاریخ 1 / ۱۹۹.

- (1 1) صحيح مسلم، كتاب الشعر، رقم: ٤٨٩، والأدب المفرد للبخاري، باب من استنشد شعرا ص ١٨٦.
- (1 2) طبقات فحول الشعراء ١/ ٢٦٢-٢٦٣.
- (1 3) الشعر والشعراء ص ٣٦٩١، والأغاني، لأبي الفرج الأصبهاني، عناية عبدالرحمن اللاذقي ومحمد غازي بيضون، دارالمعرفة ط 2، 1998 م، ج 4 ص ١٢٧-١٢٨.
- (1 4) عمدة القارى شرح صحيح البخارى، لبدراالدين أبى محمد العينى، طبعه دارالفكر، ج ٢١ ص ١٨٢.
- (1 5) شعراء النصرانية قبل الاسلام، لويس شيخو، منشورات دارالمشرق، بيروت، الطبعة 3، 1967 م، ج ١ ص ٢١٩.
- (1 6) إرشاد السارى لشرح صحيح البخارى، أبوالعباس أحمد القسطلانى، طبعه دارالفكر، ج ٩ ص ٩٠.
- (1 7) أسد الغابه، ١/ ٢٥٠.
- (1 8) سيرت نبوى از ابن هشام، تحقيق طه عبد الرؤوف سعد، دار الجليل، بيروت، ط 1411.
- (1 9) شعراء النصرانية لويس شيخو، 1/ ٢١٩.
- (2 0) مسند أحمد، الإمام أحمد بن حنبل، طبعه دارالفكر، 1994 م، ج ٤ ص ٨٨-٨٩، المصنف، ٥/ ٢٧٢، و مجمع الزوائد ومنبع الفوائد، على بن أبى بكر الهيثمى، دارالكتب العلمية، بيروت 1988 م، ج ٨ ص ١٢٧.
- (2 1) الادب المفرد، ص ١٧١.
- (2 2) الأدب المفرد، ص ١٨٥.
- (2 3) البداية والنهاية، الحافظ ابن كثير، توثيق عبدالرحمن اللاذقي ومحمد غازي بيضون، دارالمعرفة ط 2، ج ٣/ ٣٠٩.
- (2 4) رواه الطبرانى فى المعجم الأوسط، الإمام الطبرانى، تحقيق طارق بن عوض الله، طبعه دارالحرمين، القاهرة 1416 هـ ق، ج ٥ ص ٤٥.
- (2 5) أسد الغابه، 1/ ١٠٦٣.
- (2 6) سيرت ابن هشام ٣/ ٤٢-٤٣.
- (2 7) المعجم الأوسط ٢/ ١٩٦، السنن الكبرى، الإمام البيهقى، تحقيق عبدالغفار سليمان وسيد كسروى، دارالكتب العلمية، بيروت، ط 1، 1991 م، ج ٥ ص ٢٠١.

- (28) أسد الغابه 1 / 63.
- (29) بهجة المجالس وأنس المجالس لابن عبدربه، تحقيق محمد مرسى الخولى، دارالكتب العلمية، ج 1 القسم 1 / 37.
- (30) الأغاني، 2 / 178.
- (31) الشعر والشعراء، ابن قتيبه 1 / 245.
- (32) طبقات فحول الشعراء 1 / 191.
- (33) الحماسة البصريه، 1 / 126، تاريخ الخلفاء للسيوطى، تحقيق سعد كريم الفقى، داراليقين، المنصوره، ط 1، 2003م، ص 165.

تم بالخير